

نقد دیدگاه فخررازی در تفسیر آیه ۵۴ مائده

جعفر انواری*

چکیده

برخی از مفسران اهل سنت از جمله فخررازی، در برداشت‌های تفسیری خود کوشیده‌اند تا از آیه ۵۴ سوره مائده برای اثبات خلافت خلیفه نخست استفاده نمایند. فخررازی در تفسیر این آیه چنین ادعا می‌کند که آیه شریفه مبارزه‌کنندگان با مرتدان پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) را ستایش می‌کند و ابوبکر رهبر مبارزان و مصداق روشن ویژگی‌های مطرح شده در آیه شریفه است. بنابراین او محبوب خدا بوده و در نتیجه در ادعای خلافت خود صداقت دارد. در این مقاله تفسیر و برداشت فخررازی و دیگر عالمان اهل سنت در بوته نقد نهاده می‌شود و ناکارآمدی استدلال به این آیه شریفه بر مدعیان آنان تبیین می‌گردد.

واژگان کلیدی

آیه ۵۴ مائده، فخررازی، تفسیر کبیر، خلافت در قرآن، ارتداد، مبارزه با مرتدان.

anvari@qabas.net
تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۱۰

*. استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
تاریخ دریافت: ۹۳/۸/۶

طرح مسئله

به آیاتی از قرآن کریم برای تبیین مفاهیم اعتقادی استناد می‌شود و اساس یکی از مهم‌ترین موضوعات فکری و عقیدتی بر آن آیات نهاده می‌شود به عنوان مثال امر خلافت که در اسلام از جایگاهی بس رفیع برخوردار است افزون بر ادله عقلی و شواهد تاریخی، در بیان تفسیر آیاتی چند مستند برخی مفسران قرار گرفته است از جمله آن آیات آیه ۵۴ مانده است که فخررازی این آیه را دستاویزی برای اثبات خلافت ابوبکر قرار داده است. از آنجا که نقد این استدلال‌ها نیازمند ارائه تفسیری صحیح از این آیات است و از آنجا که در کتب تفسیری و کلامی کمتر به بحث گذاشته شده است و بیشتر به آیه ۵۵ همین سوره برای اثبات امامت امیرمؤمنان علیه السلام استناد شده است و با توجه به اهمیت موضوع و لزوم نقد این‌گونه استدلال‌ها و نقش آن در تثبیت اعتقاد شیعه مبنی بر خلافت بلافصل امیرمؤمنان علیه السلام، ضرورت پژوهش در این مجال ثابت می‌شود. در این مقاله افزون بر دستیابی به نکات تفسیری در این آیه، بی‌اساس بودن استناد به آن در امر خلافت ابوبکر نیز به اثبات می‌رسد.

آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ
لَائِمٍ ... (مانده / ۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کسی از شما که از دین خود برگردد به زودی خداوند گروهی را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست می‌دارند. اینان در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند ...

تفسیر آیه کریمه

در این آیه شریفه اوصافی بیان شده که بر حضرت علی علیه السلام انطباق می‌یابد. در آیه به موضوع رابطه محبت با خدا اشاره شده است «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» که مصداق روشن این عنوان همان حضرت علی علیه السلام است، چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر فرمود: «لَاعِطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ ...» (بخاری، ۱۴۲۵: ۳۷۰۲ و ۳۰۰۹؛ ترمذی، بی‌تا: ۵ / ۶۳۸) در این حدیث

حضرت علی علیه السلام محب و محبوب خدا معرفی شده است. همچنین درباره فراز دیگر آیه شریفه «اذلّه علی المؤمنین اعزّه علی الکافرین» باید دانست که عزیز در برابر کافران کسی است که با آنان برخورد زیادی دارد اما هرگز بر او چیره نگشتند که این ویژگی نیز برترین مصداقش آن حضرت است.

در آیه جمله «اذلّه علی المؤمنین» آمده است نه «اذلّه للمؤمنین» که حاوی دو نکته است: «اینکه ذلّ دارای معنای عطوفت و مهربانی است نه به معنای خواری دیگر اینکه این گروه با آنکه نسبت به دیگر مؤمنان دارای مقامی برتر می‌باشند اما همچنان در برابر ایشان سر خضوع فرود می‌آورند.» (رشیدرضا، بی تا: ۶ / ۴۴۰) فراز دیگر آیه «یجاهدون فی سبیل الله ...» جهاد در راه خدا را مطرح می‌نماید که در این باره نیز باید دانست که صحابیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی که با جنگ و جهاد بیگانه بودند و گروهی دیگر پیوسته در صحنه کار و زار حضور داشتند. بارزترین فرد گروه دوم حضرت علی علیه السلام است، او اولین کسی بود که غبار غم از چهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌زدود او هرگز شکست نخورد و پشت به دشمن نمود. ویژگی‌هایی که در این آیه آمده نه قبل و نه بعد از آن حضرت در هیچ کدام از صحابیان چنین بروزی نداشته است. پس باید آن حضرت را مصداق آیه دانست نه ابوبکر، که در هیچ میدان کار و زاری با کافران به مقاتله نپرداخته است بلکه در پاره‌ای از موارد مانند جنگ احد و حنین فرار را برقرار ترجیح داده است (طیالسی، ۱۴۱۹: ۱ / ۸؛ مرتضی عاملی، ۱۴۰۳ق: ۴ / ۲۴۳؛ محمد ابن سعد، ۱۳۷۶: ۳ / ۱۵۵؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۳ / ۵۸) پس چه‌سان آیه شریفه را بر او منطبق می‌سازند؟ (طوسی، ۱۴۰۹: ۳ / ۵۵۶) در تفسیر آیه گفته شده است که: در مصداق اوصافی که در این آیه شریفه بیان شده است دیدگاه مفسران متفاوت است برخی ابوبکر را مصداق آیه معرفی می‌کنند و برخی در تعیین مصداق آن از حضرت علی علیه السلام نام می‌برند مؤید این تفسیر آن است که در کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین اوصاف در مورد حضرت گفته شده است و برخی دیگر مصداق را حضرت مهدی علیه السلام می‌دانند، مؤید این دیدگاه این است که فراز «فسوف یأتی الله بقوم ...» حکایت از آن دارد که آن قوم هنگام نزول آیه حضور نداشته‌اند که این با آن حضرت و یاورانش تطبیق دارد. (طبرسی، ۱۴۰۸: ۳ - ۴ / ۳۲۱)

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

ممکن است گفته شود منظور از ارتداد در این آیه همان ارتداد اصطلاحی است، پس این آیه شریفه ارتباطی به آیه قبل پیدا نمی‌کند، بلکه خود، آیه‌ای مستقل

است اما با نگاهی به سیاق آیات این نتیجه به دست می‌آید که این آیه کریمه در راستای آیات قبل است و به مؤمنان چنین هشدار می‌دهد که اگر شما از دین خدا روی برگردانید، خداوند افراد دیگری را که دین‌دار باشند، خواهد آورد. «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ» (انعام / ۸۹) اگر آنان به آنها «کتاب حکم و نبوت» کافر شوند ما قومی را بر آنها می‌گماریم که به آنها کفر نورزند. نیز به همین مضمون است. از سوی دیگر ویژگی‌هایی که در این آیه مطرح شده است با مضمون آیات قبل (پذیرش ولایت یهود و نصاری) پیوند دارند، زیرا پذیرش ولایت آنان با داشتن محبتشان جدایی ندارد و دلی که در آن محبت آنان باشد قطعاً از محبت خداوند تهی است «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب / ۴) خداوند در درون انسان دو دل قرار نداده است. لازمه دیگر این پذیرش آن است که این شخص مؤمن در برابر کافران ذلیل و در مقابل مؤمنان عزت داشته باشد ... لازم دیگر این توالی آن است که در مبارزه با آنان سهل‌انگاری کند و در برخورد با سختی‌ها و ملامت ملامت‌گران پایدار نباشد با توجه به این لوازم و اینکه ارتداد با پذیرش ولایت کافران نیز تحقق می‌یابد این نتیجه به دست می‌آید که آیه در راستای آیات قبل قرار داد مضمون آیه چنین است که دین خداوند از کسانی که ولایت یهود و نصاری را پذیرفته‌اند، بی‌نیاز است؛ زیرا آنان دین را در برابر دنیا می‌فروشدند و عزت پوچ دشمنان را بر عزت واقعی خداوند و رسول و مؤمنان ترجیح می‌دهند و در حقیقت این آیه شریفه نوعی غیب‌گویی است که خداوند این افراد ضعیف‌الایمان را کنار خواهد زد و افرادی که دوست‌دار خداوند هستند فروتنان در برابر مؤمنان و عزیزان در برابر کافران که در جهاد در راه خدا از هیچ ملامتی هراس ندارند را جانشین آنان قرار خواهد داد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۳۸۱)

استاد جوادی آملی درباره تفسیر این آیه می‌نویسد:

این آیه ضمن هشدار به خطر ارتداد بیماردلان می‌فرماید: اگر گروهی بیماردل بر اثر گرایش به یهود و نصارا از دین الهی برگردند و بخواهند اسلام را ضعیف کنند، خدای سبحان برای حفظ و یاری دین خود، گروهی دیگر را با اوصاف برجسته می‌آورد. این گروه رابطه‌ای محبت‌آمیز با خدا و بندگانش دارند و در برابر مؤمنان، فروتن و در مقابل کافران، سرسخت و نفوذ ناپذیرند و در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش ملامت‌گران هراس ندارند، حضرت مهدی علیه السلام و

پیروانش، کامل‌ترین مصداق برای این گروه برجسته‌اند؛ هر چند در آنان منحصر نیست؛ زیرا از ظاهر آیه برمی‌آید که اینان گروه‌اند نه فرد و در آینده می‌آیند نه در زمان نزول آیه و اوصاف مذکور در آیه برایشان ماندگار است، نه موقت. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳ / ۷۴)

ألوسی نیز در تفسیر این آیه می‌نویسد:

این آیه یکی از موارد خبرهای غیبی قرآن است که عده‌ای از مسلمانان مرتد خواهند شد. یکی از آن مرتدان مسیلمه کذاب بود که ابوبکر به جنگ با او برخاست. وحشی قاتل حضرت حمزه او را کشت. ایراد بر این ادعا به اینکه «من» شرطیه است و دلالتی بر وقوع ندارد. پس آیه خبر غیبی نیست، وارد نیست؛ زیرا شرط گاهی در امور محقق‌الوقوع به کار می‌رود تا برساند این کار نباید به انجام برسد. دیدگاه مشهور در تعیین این گروه همان تفسیر به اهل یمن است چه این که حضرت رسول ﷺ با اشاره به ابوموسی اشعری که یمنی تبار بود فرمود: منظور قوم این شخص است. (ألوسی، ۱۴۱۷: ۴ / ۲۳۶)

رشید رضا نیز می‌نویسد:

عده‌ای از دین‌گردان شدند و زکات نپرداختند که ابوبکر و یارانش با آنان جنگیدند. تعیین سلمان و قومش به عنوان مصداق برای آیه ضعیف است [وجه ضعف چیست؟] همچنین تفسیر آیه به حضرت علی نیز ناصواب است؛ زیرا آیه از جماعت سخن می‌گوید و حمل آن بر فرد نارواست [چرا در مورد ابوبکر سخن از پیروان مطرح می‌گردد اما در اینجا تنها از شخص حضرت علی ﷺ نام برده می‌شود؟]. (رشیدرضا، بی‌تا: ۶ / ۴۳۵)

شأن نزول

طبق روایتی این آیه درباره حضرت علی ﷺ نازل شده است؛ زیرا آن حضرت با ناکثین و قاسطین و مارقین به مبارزه برخاست (بحرانی، ۱۴۱۹: ۲ / ۴۷۴) توصیف آن حضرت در کلام پیامبر اکرم ﷺ به اوصاف مذکور در آیه، این دیدگاه را تأیید می‌کند «لَاعْطَيْنَ الرَّايَةَ غَدَ اِرْجُلَا يَحِبُّ اللهُ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُوْلَهُ» لفظ حدیث بهترین شاهد بر این است که این از باب تطبیق نظری است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۳۸۹) این روایت در کتب معتبر اهل سنت نیز

نقل شده است (زمخشری، بی تا: ۱ / ۶۴۹) علی بن ابراهیم شأن نزول آیه را در مورد حضرت مهدی علیه السلام می‌داند. (قمی، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۰) مفسران اهل سنت روایات گوناگونی در این مجال نقل کرده‌اند. طبری روایات و اقوالی را در مورد ابوبکر می‌آورد «... قال: نزلت فی ابی بکر و اصحابه» و ابوموسی اشعری نقل می‌کند «... لما نزلت الایه ... قال رسول الله ﷺ: هم قومک یا اباموسی ...» (هم اهل الیمن) و در پایان روایت قوم یمن (ابوموسی) را ترجیح می‌دهد، شاید وجهش این باشد که در مورد ابوبکر هیچ روایت نبوی آیه را چنین تفسیر ننموده است اما می‌گوید اگر این روایت نبود من ابوبکر را مورد نزول این آیه می‌دانستم. (طبری، ۱۴۲۰: ۴ / ۶۲۶) ثعلبی نیز چنین آورده است «قال علی بن ابی طالب: ... هم ابوبکر و اصحابه.» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۴ / ۷۹) نقل این روایت شگفت‌انگیز است چه اینکه حضرت علی علیه السلام که ابوبکر را غاصب خلافت الهی می‌داند چه‌سان او و فرمانده‌اش (خالد بن ولید) را محبوب خداوند معرفی می‌نماید؟ دیدگاه افراطی برخی مفسران که انطباق آیه بر اشعریون (اهل یمن) را روشن‌تر از انطباق آن بر مبارزان با مرتدان می‌دانند، ناصواب است؛ زیرا آیه در دلالت خود عام است و تمام مسلمانانی که در عهد نبوی و پس از آن متصف به اوصاف در آیه شریفه می‌باشند را شامل می‌شود و در نتیجه تمام روایات ضعیفی که در شأن نزول این آیه وارد شده‌اند (ابوموسی و قومش، سلمان و قومش، ابوبکر و اصحابش) همه قابل پذیرش‌اند جز روایتی که نزول آیه را در مورد حضرت علی علیه السلام می‌داند چه اینکه لفظ قوم جمع است و هرگز بر یک نفر قابل انطباق نیست، این نگاه به کلام خداوند، شاعرانه است در شعر پایه سخن بر خیال نهاده می‌شود، در حالی که گفتار الهی تنها بر پایه صدق استوار است و در تفسیر آیه گفته شد که محتوای آن حکایت از آن دارد که هنوز این موضوع تحقق نیافته است، افزون بر آنکه روایت تطبیق آیه بر حضرت علی علیه السلام نیز بسان دیگر روایات لفظ جمع «علی» و اصحابه» آمده است؛ زیرا آن حضرت تنها خود به یاری دین قیام نفرموده است بلکه یاران حضرت نیز همراه بودند پس به بهانه جمع بودن لفظ، نمی‌توان تطبیق آیه را بر حضرت انکار کرد. نکته دیگر تطبیق فراز «الذین آمنوا ... وهم راکعون» در آیه بعد (مائده / ۵۵) بر حضرت علی علیه السلام است که روایات فراوانی از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۳۸۹) مشکل تطبیق جمع بر فرد در این آیه نیز مطرح می‌باشد. برخی مفسران ادیب، این تطبیق را توجیه نموده است. (زمخشری، بی تا: ۱ / ۶۴۹)

فخررازی تنها برای اثبات خلافت ابوبکر به این آیه شریفه استناد جسته است اما مفسرانی

همانند ابوبکر جصاص و احمد بن محمد نحاس و علی بن محمد طبری کیهراسی این آیه شریفه را دلیلی برای اثبات امامت خلفای چهارگانه دانسته‌اند. (نحاس، ۱۴۲۶: ۱ / ۲۷۳؛ جصاص، ۱۴۰۶: ۴ / ۱۰۱؛ طبری کیهراسی، ۱۴۰۵: ۳ / ۸۳)

محورهای سخن رازی در تفسیر آیه

۱. محور اول

این آیه شریفه از بهترین ادله نقد دیدگاه شیعه است، زیرا شیعیان، اهل سنت را کافر می‌دانند؛ چون نص صریح امامت [امام] علی علیه السلام را منکرند. وی براساس آیات یاد شده قیاسی می‌سازد که با اندک تحریری می‌تواند به صورت قیاس استثنایی ارائه شود: الف) مسلمانانی که امامت حضرت علی علیه السلام را نپذیرفتند مرتدند. ب) خداوند گروهی را برای سرکوبی آنان خواهد فرستاد «فسوف یأتی الله...» ج) از آنجا که افرادی برای سرکوبی آنان فرستاده نشده است پس بطلان تالی، بطلان مقدم را نتیجه می‌دهد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳ / ۸۵)

فخررازی پاسخ می‌دهد: اگر آنان مرتد شده بودند طبق این آیه بایستی افرادی از طرف خداوند برای مبارزه با آنان می‌آمدند، اما چنین چیزی نه تنها در هیچ تاریخی نیامده است بلکه عکس آن نیز اتفاق افتاده است که شیعیان در جامعه محکوم شدند و هرگز اجازه نیافتند تا دیدگاه باطل خود را عرضه کنند.

نقد و بررسی

نکته اساسی این است که برداشت او از آیه برداشتی باطل و خیال‌پردازانه است و همین برداشت باطل، او را تا پایان بحث منحرف کرده است، حال آنکه آیه درصدد بیان مطلب ادعایی وی (جنگ با مرتدان) نیست مفسرانی از اهل سنت نیز در تفسیر آیه متعرض جنگ ابوبکر با مرتدان نشده‌اند؛ ثعلبی می‌نویسد: «... خداوند وعده داده است که هر کسی از این امت مرتد گردد او قوم دیگری را خواهد آورد که دین را یاری نمایند.» (ثعلبی، ۱۴۱۶: ۲ / ۳۹۴) زمخشری و قرطبی و سیدقطب و برخی دیگر مفسران نیز در همین راه گام برداشته‌اند (زمخشری، بی‌تا: ۱ / ۶۴۷؛ قرطبی ۱۴۱۶۶: ۶ / ۲۱۹؛ سیدقطب، ۱۴۰۰: ۲ / ۴۲۳؛ سعدی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۵۵؛ نخجوانی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۷؛ قشیری، ۱۴۲۰: ۱ / ۴۳۳) در تفاسیر روایی قدما تنها بر جایگزینی افرادی به جای مرتدان اشاره شده و سخنی از قتال نیامده است. (طبری، ۱۴۲۰: ۴ / ۶۲۲) اما در تفسیر

متأخران موضوع قتال مطرح شده است. (سیوطی، ۱۴۰۹: ۳ / ۱۰۲) پس خطاب آیه به مؤمنان زمان پیامبر اکرم ﷺ است که اگر بر اثر ارتداد، دین الهی را یاری نکنید، آیندگان به آن کمک می‌کنند؛ نه این که مرتدان را از بین می‌برند. اصلاً جنگ با مرتدان در آیه مطرح نشده است تا گفته شود پیامبر ﷺ و علی ﷺ با مرتدان نجنگیدند متن آیه «بجاهدون فی سبیل الله» است نه «بجاهدون المرتدین» و پیام محوری آن این است که اگر دین الهی را یاری نکنید، خداوند گروه دیگری را می‌آورد. (مانند مضمون آیه ۳۸ محمد ...) اگر پیام محوری آیه این است، زحمات چندین صفحه‌ای فخررازی به سرابی در بیابان می‌ماند که تشنه آن را آب می‌پندارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳ / ۸۸)

کاستی سخن فخر در این مقام همان فقدان دلیل معتبر است؛ زیرا:
 اولاً: روایات ارتداد صحابه در صحاح عامه فراوان و در روایات ما نیز دارای اسناد صحیح است، اما دلالت این روایات نارساست؛ چون سخن در ارتداد اصطلاحی است و با وجود روایات و فتوای فقیهان در معاشرت با اهل سنت، دلالت این دسته از روایات بر ارتداد اصطلاحی ناکارآمد است.
 ثانیاً: می‌توان ارتداد را بر اساس پایه‌های ایمان تقسیم نمود. در روایات برای ایمان سه پایه بیان شده است: «سألت الرضا ﷺ عن الايمان، فقال: الايمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح ...» (صدوق، ۱۳۶۱: ۱۱۶) پس اگر کسی در هر یک از این سه پایه دچار مشکل گردد، مرتد شده است اما از آنجا که نمی‌توان همه را مرتد اصطلاحی دانست باید ارتداد را به معنای لغوی آن حمل نمود. ابوبکر نیز در مورد کسانی که زکات نپرداختند، از واژه «ارتد» بهره می‌گیرد: «... و منهم من ارتد و منع الزكاه.» (واقدی، ۱۳۷۰: ۴۸) در نقلی دیگر «فمنهم من ابي ان يعطي الزكوه و منهم من انكر الزكاه.» (مقدسی، بی تا: ۵ / ۱۵۱) در پاسخ باید گفت: ارتداد دو قسم است برگشت از دین و برگشت از ولایت؛ از این رو تلازم مورد ادعای فخررازی مغالطه‌ای است که منشأ آن اشتراک لفظی واژه ارتداد است در این مجال ارتداد همان ارتداد از ولایت است نه ارتداد از دین (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳ / ۸۶) شاهدش این است که جمهور فقهای اهل سنت جز افراد ناصبی را مرتد نمی‌دانند. در روایات و گفتار فقیهان شرکت در نماز جماعت و تشییع جنازه آنان و عیادت از بیماران و همراهی با آنان مورد سفارش اکید قرار گرفته است در این مجال به نقل دو روایت بسنده می‌شود:

۱. قال الصادق ﷺ: «عودوا مرضاهم» (صدوق، ۱۴۱۸: ۵۳؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۳ / ۵۹۹)

۲. عن ابی عبدالله: «من صلّی معهم فی الصّف الأوّل فکأنما صلّی مع رسول الله ﷺ فی الصّف الأوّل» (مجلسی، بی تا: ۷۲ / ۴۲۱) از آنجا که این روایات در گفتار فقیهان (چه قدما و چه متأخران) مورد استناد قرار گرفته است، نیازی به بررسی سندی آنها وجود ندارد. افزون بر آنکه روایت دوم سند بدون اشکال است.

کاشف الغطا می نویسد: «لکن الصلوه بهم و معهم لها فضل عظیم و ثواب جسیم ... نماز بر اهل سنت و نماز با ایشان دارای فضلی با عظمت و پاداشی بزرگ است ...» (کاشف الغطا، ۱۳۸۰: ۳ / ۳۱۱) صاحب جواهر می نویسد: «بل ورد الحثّ علی مخالطتهم، همراهی با ایشان مورد سفارش اکید است» (نجفی، ۱۳۸۲: ۱۳ / ۲۰۰) شیخ انصاری چنین نگاشته است: «... روایات صریحی بر آمد و شد با اهل سنت دلالت دارند.» (انصاری، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۶۷) با توجه به عدم دلیل بر تقیه بودن روایات و تأکید فقیهان بر مضمون آنها چگونه می توان شیعه را به کافر دانستن اهل سنت متهم ساخت؟! ثالثاً: چگونه می توان مبارزه ابوبکر با کسانی که از پرداخت زکات به وی خودداری کرده اند را مبارزه با مرتدان دانست و آن را افتخار وی دانست اما کسانی که در مقابل حضرت علی علیه السلام دست به قیام مسلحانه زده اند را مرتد ندانست؟! چه تفاوتی میان خلیفه اول و خلیفه چهارم وجود دارد؟! فخررازی خود اعتراف می کند که عنوان مرتد تنها در مورد منکر دین کاربرد دارد اما در دلیل دوم مانعان زکات را مرتد می داند. (فخررازی، ۱۴۲۳: ۱۲ / ۲۳)

رابعاً: این سخن که اگر مخالفان امامت [حضرت] علی علیه السلام مرتد باشند طبق این آیه باید گروهی ببینند تا با آنان پیکار کنند، بی اعتبار است؛ زیرا شیعه هرگز به کفر اهل سنت رأی نداده است و اگر هم مرتد بداند به معنایی که در این آیه شریفه آمده نیست، اما کسانی که در برابر آن حضرت دست به شورش مسلحانه زدند، مرتدانی بودند که حضرت علی علیه السلام و اصحابش برای جنگ با آنان وارد عرصه جهاد شدند؛ نکته کلی این است که در طول تاریخ اسلام چندین گروه از مسلمانان مرتد شدند اما هیچ گروهی با آنان پیکار نکردند. پس چنین نیست که اگر در جامعه مسلمانان عده ای مرتد شدند حتماً خداوند گروهی را برای مبارزه با آنان برانگیزاند.

۲. محور دوم

فخررازی می نویسد: با دو دلیل این آیه در حق ابوبکر نازل شده است:

دلیل اول: مضمون آیه در مورد جنگ با مرتدان است و تنها او رهبر این جنگ بوده است؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین جنگی با مرتدان نداشت. افزون بر آنکه فراز «فسوف یأتی الله بقوم»

حکایت از آن دارد که این قوم در آینده خواهند آمد، پس آنان در زمان نزول آیه حضور نداشتند. گرچه ابوبکر در زمان نزول آیه حاضر بوده است اما [حضرت] علی علیه السلام هیچ‌گونه مبارزه‌ای با مرتدان نداشتند. پاسخ شیعه به اینکه آن گروه‌هایی که با آن حضرت جنگیدند مرتد بودند پس مبارزه حضرت با آنان مصداق مبارزه با مرتدان بوده است، ناصواب است؛ زیرا اولاً عنوان مرتد تنها در منکران دین به کار می‌رود و گروه‌های مخالف [حضرت] علی علیه السلام هرگز چنین نبوده‌اند و خود آن حضرت هم آنان را مرتد نمی‌دانست بلکه تنها شیعیان، به آنان چنین اتهام می‌زنند.

ثانیاً: اگر مخالفان امامت [حضرت] علی علیه السلام مرتد باشند پس باید ابوبکر و پیروانش را مرتد بدانیم و طبق این آیه بایستی گروهی برانگیخته شوند تا با آنان بجنگند اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاده است. بلکه اگر پیکاری هم در مناطق کشور اسلامی اتفاق افتاده همه به ابوبکر مرتبط بوده است و بدیهی است حمل آیه بر کسی که ریاست این نهضت را بر عهده دارد بر حمل بر پیروانش ترجیح دارد.

دومین دلیل: بر فرض که مبارزه [حضرت] علی علیه السلام با مخالفانش را مصداق مبارزه با مرتدان بدانیم اما مبارزه ابوبکر با آنان برتری دارد؛ زیرا به تواتر ثابت است که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ارتداد در جامعه اسلامی پدیدار گشت و این ابوبکر بود که با مسیلمه و طلیحه و گروه‌های هفتگانه مرتد و مانعان زکات جنگید و اگر چنین نشده بود هرگز اسلام عظمت نمی‌یافت اما در زمان علی علیه السلام گستره قدرت اسلام گسترش یافته بود، پس باید گفت نبرد ابوبکر تاثیر بیشتری داشته است و آیه از کسانی سخن می‌گوید که اسلام را یاری نمودند که رهبرشان ابوبکر بود.

نقد محور دوم: نقد دلیل اول

۱. در آیه شریفه خطاب به مؤمنان (زمان خطاب سال آخر عمر شریف حضرت) آمده است: اگر شما مرتد شوید خداوند قومی با این ویژگی‌ها خواهد آورد. فراز «فسوف یأتی الله بقوم...» دلالت دارد که آن قوم افراد دیگری خواهند بود؛ در حالی که مبارزه ابوبکر با مرتدان اندک زمانی پس از رحلت نبی‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بوده است و مبارزان هنگام نزول آیه حاضر بودند، پس عنوان «قومی دیگر» در مورد آنان به کار نمی‌رود. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵ / ۳۹۰)

فخررازی خود با توجه با این اشکال پاسخ می‌دهد:

اولاً قوم همراه ابوبکر در مبارزه در زمان نزول آیه حضور نداشتند. ثانیاً آیه دلالت دارد که

خداوند قومی را خواهد آورد که بتوانند با مرتدان مبارزه کنند و ابوبکر گرچه در زمان نزول آیه حضور داشت، اما نمی‌توانست مستقلاً وارد میدان گردد و حق امر و نهی نداشت بنابراین چون نمی‌توان گفت منظور از این قوم، شخص پیامبر اکرم ﷺ باشد همچنان که بر علی ﷺ نیز قابل تطبیق نیست، چه اینکه وی با مرتدان مبارزه‌ای نداشته است، پس تنها مصداق آیه ابوبکر خواهد بود.

نقد این دو پاسخ: اولاً، با توجه به فاصله بسیار اندک پیدایش این گروه‌های مرتد با زمان رحلت پیامبر اکرم ﷺ نمی‌توان همراهان ابوبکر در این نبرد را غیر از صحابه پیامبر ﷺ دانست؛ زیرا صحابه در عرض این یک سال منقرض نشده و یا گروهی دیگر از سرزمینی دیگر به جای آنان در این نبرد شرکت نداشته‌اند بلکه همان صحابه همین مبارزان میدان بودند. ثانیاً، قرآن از آوردن قومی دیگر غیر از این قوم حاضر خبر می‌دهد نه اینکه ابوبکر در آن زمان زمامدار نبود و پس از آن زمامدار شد. آنچه این فراز آیه بر آن دلالت دارد این است که این قوم به قومی دیگر تبدیل می‌گردند، نه اینکه منصب و مقامی از آنان تغییر می‌یابد.

نقد دومین دلیل: برتر شمردن مبارزه ابوبکر با مرتدان بر مبارزه حضرت علی ﷺ نیز بی‌اساس است؛ زیرا اگرچه اسلام در زمان آن حضرت گسترش بیشتری پیدا کرده بود اما روحیه جهادگری به مرور زمان و در اثر سیاست‌های ناکارآمد خلفا کاهش یافته بود، اما در زمان ابوبکر آثار هدایت‌گری‌های پیامبر اسلام ﷺ همچنان در جامعه اسلامی مشهود بود.

۳. محور سوم

فخررازی ادعا دارد که: این آیه صحت امامت ابوبکر را تأیید می‌کند؛ زیرا با توجه به اینکه مصداق آیه ابوبکر است، پس وصف «مُحِبِّهِمْ وَ مُحِبَّوْنَهُ» نیز درباره او مصداق می‌یابد و بدون شک کسی که خداوند او را دوست داشته باشد، هرگز ستمگر نخواهد بود. حال اگر او ادعای امامت کند، ادعای او بر حق خواهد بود. همچنین او دارای ویژگی خضوع در برابر مؤمنان و عزت در برابر کافران بوده است «إِذْ لَهُ عَلِي الْمُؤْمِنِينَ اعْرَضَ عَلِي الْكَافِرِينَ» این وصف و ویژگی ابوبکر دلیل گفتار ما است. همچنین وصف «مُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يُخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» در ابوبکر بیشتر از علی ﷺ تجلی دارد به دلیل اینکه مبارزه ابوبکر با کافران در سال‌های آغازین بعثت بوده است آن زمان که هنوز پایه‌های اسلام استحکام نیافته بود امام علی ﷺ در جنگ بدر و احد وارد میدان مبارزه گردیده است که در آن دوران، اسلام به عنوان آیین محکم در جامعه آن روز جای خود را باز کرده بود، پس تمام این ویژگی‌هایی که در این آیه مطرح شده است، در ابوبکر مصداق

می‌یابد و این خود نشان از امامت او دارد و اگر امامتش برحق نبود هرگز این اوصاف در مورد او عینیت نمی‌یافت. همچنین از این فراز آیه «فسوف یأتی الله بقوم...» چنین برداشت می‌شود که این افراد از آن جمله ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در حال مبارزه خود دارای این اوصاف خواهند بود. شیعیان مصداق این آیه را [حضرت] علی رضی الله عنه می‌دانند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان جنگ خیبر، آن حضرت را چنین معرفی فرمود: «رجلاً یحب الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله.» وی در ردّ این سخن شیعه می‌نویسد:

اولاً: این خبر واحد است که شیعیان آن را در مقام عمل (فقه) حجت نمی‌دانند پس در حوزه اعتقادات به طریق اولی بر حجت نبودن آن پافشاری دارند. ثانیاً: اثبات این صفت در [حضرت] علی رضی الله عنه دلیل بر نفی آن در ابوبکر نیست و بر فرض اینکه ابوبکر در زمان نزول آیه وصفی از این اوصاف را نداشته باشد، چه بسا در زمان بعد؛ یعنی هنگام تحقق این وعده الهی دارای این وصف شده باشد. ثالثاً: در روایاتی از این وصف (دوستی خداوند) برای ابوبکر نیز سخن به میان آمده است. (فخررازی، ۱۴۲۳: ۶ / ۲۵)

نقد و بررسی محور سوم

موضوع ارتداد

از آنجا که موضوع اصلی در این آیه شریفه همان بحث از ارتداد است در این مجال توضیحی پیرامون آن پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ضروری می‌نماید: «مورخان نوشته‌اند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی ادعای نبوت کردند، جماعتی مرتد شده تاج شاهی بر سر گذاشتند و کسانی هم زکات نپرداختند. گروه سوم حکومت مدینه را منکر گشتند اما خود را پای‌بند به اسلام نشان دادند، اینان به دلیل به رسمیت نشناختن حکومت ابوبکر و اعتقاد به امامت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر به پرداخت زکات نبودند جدای از مدعیان نبوت به درستی روشن نیست که کدام‌یک از کسانی که مرتد شده‌اند به واقع در شمار مرتدان واقعی هستند و کدام‌یک صرفاً به دلایل سیاسی و یا مذهبی دیگری حاضر به پذیرش دولت مدینه نشده‌اند، به‌عنوان نمونه یکی از این گروه‌ها طایفه مالک بن نویره است که مالک بدون هیچ‌گونه ارتدادی و صرفاً به دلیل مسائل شخصی به دست خالد بن ولید بی‌رحمانه کشته شد و خالد بلافاصله پس از کشتن او به همسرش تجاوز کرد. پس از این جنایت خالد، عمر خواستار رجم او شد «انه زنی فارجه» ولی ابوبکر نپذیرفت دگر بار خواستار برکناری او شد که باز ابوبکر خودداری کرد و نه تنها از عزل او سر باز زد بلکه او را

سیف‌الله نامید. (هندی، ۱۳۹۹: ۵ / ۶۱۹؛ ابن‌خلکان، ۱۳۶۴: ۶ / ۱۵؛ قرطبی، ۱۳۲۸: ۱ / ۴۲۳؛ عسقلانی، ۱۳۲۸: ۱ / ۲۸۴؛ سیوطی، ۱۴۰۶: ۲ / ۷۶) در میان قبایلی که مرتد شناخته شدند کسانی بودند که ابوبکر را قبول نداشتند و طالب حکومت «اهل‌بیت» پیامبر ﷺ بودند ... برخی از طوایف منکر زکات نبودند بلکه آن را به ابوبکر نمی‌پرداختند افزون بر مسئله عدم به رسمیت شناختن حکومت ابوبکر، مشکل دیگر قبایل آن بود که با شنیدن خبر رحلت پیامبر اکرم ﷺ ارتباط خود را با مدینه قطع کردند و بر این باور بودند که پس از رحلت آن حضرت، دیگر لازم نیست سلطه شخص دیگری را بپذیرند ... و همین امر سبب شد تا حکومت مدینه آنان را در شمار مرتدان به حساب آورد». (جعفریان، ۱۳۸۰، ۲۸ /)

فخررازی در این مقام با توجه به این که ابوبکر مصداق آیه است پس او محبوب خداوند است و قهراً ادعای امامت از سوی او ادعای صحیحی است این را دلیل بر امامت او می‌شمرد.

نقد و بررسی

اولاً: این استدلال فرع بر این است که ابوبکر مصداق این آیه باشد و این ثابت نیست. چه اینکه شیعه آن را انکار و اهل سنت آن را ثابت می‌دانند، پس نمی‌توان آن را به عنوان اصل مسلم در استدلال به کار گرفت.

ثانیاً: حضرت علی ﷺ که طبق نص پیامبر اسلام ﷺ محبوب خداوند بوده است، (روایت بخاری) هرگز در ادعای خلافت خود خلاف گویی نکرده است، آن حضرت پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ چنین ادعا داشت که این خلافت از آن من است، «اما والله لقد تمصها فلان و ائه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي؛ آگاه باشید به خدا سوگند ابوبکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند ...». (نهج‌البلاغه: خطبه ۳) چگونه ابوبکر که تنها در روایات اهل سنت محبوب خدا شمرده شده است در ادعای خود دروغ نمی‌گوید، اما حضرت علی ﷺ که در روایات اهل سنت و شیعه محبوب خداوند معرفی شده است در ادعای خلافت خود دروغ گو باشد؟!

ثالثاً: این استدلال مستلزم نوعی دور است، زیرا ادعای امامت از سوی ابوبکر به این دلیل که او رهبر مبارزه با مرتدان بوده، پذیرفته شده است از سوی دیگر این رهبری متوقف بر این بود که او رهبر و امام بوده باشد، با توجه به اینکه اصل رهبری او مورد مناقشه جدی است پس آیه

شریفه بر وی تطبیق ندارد. با توجه به کارآمد بودن ادله شیعه بر الهی بودن امر خلافت، دیگر تمام این مباحث رنگ می‌بازند.

اما در نقد گفتار او در این که مبارزه ابوبکر با کافران در سال‌های آغازین بعثت بوده است، باید گفت: که افزون بر آنکه او مبارزه چشم‌گیری نداشته است این گفتار کاملاً بی‌ارتباط با موضوع بحث است، چه اینکه در آیه شریفه سخن از ارتداد برخی مسلمانان مطرح شده که از این موضوع در آغاز بعثت خبری نبوده است، اما ایراد او در مورد روایت «لاعطین الرايه» مبنی بر خبر واحد بودن آن نیز ناکارآمد است؛ زیرا که این خبر واحدی نیست که تنها شیعه آن را نقل کرده باشد، بلکه در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت نیز نقل شده است. بخاری چنین آورده است: «... فقال رسول الله ﷺ لاعطین الرايه او قال لیاخذن - غداً رجل یحبّه الله و رسوله - ...» (بخاری، ۱۴۲۵: ۲۹۷۵ و ۳۷۰۲) افزون بر آنکه این روایت را می‌توان در ردیف روایات محفوف به قرینه دانست که همگان بر اعتبار آن اتفاق نظر دارند. روایت دیگری در این مجال حقیقت را شفاف‌تر می‌سازد. حضرت رسول ﷺ فرمود: در آینده کسی خواهد آمد که بر تأویل قرآن خواهد جنگید همچنان که من بر تنزیل آن جنگیدم برخی حاضران این پیشگویی را بر ابوبکر و عمر تطبیق دادند اما حضرت سخن آنان را مردود دانست و فرمود «لکنه خاصف النعل» (ابن حبان، ۱۴۱۴: ۲۸ / ۴۱۶) این در حالی بود که حضرت علی علیه السلام مشغول تعمیر کفش آن حضرت بود. در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مبارزه امام علی علیه السلام در آینده با عنوان مبارزه بر تأویل قرآن مهر تأیید می‌زند و با صراحت ابوبکر و عمر را از دایره آن خارج می‌سازد.

بیانی دیگر از نقد

اولاً حدیث لاعطین الرايه ... خبر واحد نیست، بلکه به مرز تواتر نزدیک است.

ثانیاً: عده‌ای از شیعیان مانند برخی از اهل سنت خبر واحد را حجت نمی‌دانند، ولی مبنای رسمی شیعه حجیت خبر واحد در فقه است، زیرا در آن هنگام که کتابت حدیث و نشر آن میان اهل تسنن ممنوع بود، شیعیان احیاگر احادیث بودند ... در مسائل اعتقادی یقین کافی است، هر چند به وسیله خبر واحد محفوف به قرینه به دست آید.

ثالثاً: هر چند آیه شریفه ممکن است غیر از امیرمؤمنان علیه السلام را نیز شامل شود، اما این تطبیق نیازمند دلیل است و بر اساس روایت بی‌اساس (ابوبکر محب و محبوب خداست) نمی‌توان او را مصداق این آیه دانست؛ زیرا این حدیث نه در کتاب‌های روایی امامیه آمده است و نه در جوامع

روایی اهل سنت، برخلاف حدیث لَاعِطِينَ الرَّايَه که در جوامع روایی شیعه و اهل تسنن آمده است. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۳ / ۸۴) اما کاستی سخن او در اینکه اثبات این صفت در علی علیه السلام هرگز به معنای نفی آن در ابوبکر نمی‌باشد، در این است که در بسیاری از طرق حدیث که صحیح می‌باشند چنین آمده است: «کَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ» (حلبی، بی تا: ۲ / ۷۳۷) یعنی جمله «لَاعِطِينَ الرَّايَه غدا» در موقعیتی بیان شده است که ابوبکر و عمر بدون کسب پیروزی بازگشتند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن هنگام این جمله تاریخی را بیان می‌فرماید. این خود به روشنی جمله «يَحِبُّهُ اللهُ و رسوله» را در حضرت علی علیه السلام منحصر می‌کند.

شیخ مفید می‌نویسد: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را با وصف محبوبیت نزد خدا و رسولش می‌ستاید و با توجه به اینکه خلیفه اول و دوم در جنگ خیبر پیروز نشدند. همان گونه که وصف «کَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ» نیز گویای این حقیقت است که آن دو خلیفه را نمی‌توان متصف به این اوصاف دانست، همچنان وصف «اذَّهَ عَلِي الْمُوْمِنِيْنَ اعْرَهَ عَلِي الْكَافِرِيْنَ» در مورد خلیفه اول مصداق نمی‌یابد؛ زیرا هیچ‌گونه مبارزه‌ای از او در برابر کافران در تاریخ به ثبت نرسیده است. او هرگز خونی از آنان به زمین نریخته و هیچ‌گاه وارد میدان کار و زار با آنان نگشته است. (ایازی، ۱۴۲۴: ۱ / ۱۷۹) افزون بر آنکه در آیه تنها محبوبیت ابوبکر مطرح نشده است بلکه «يَحِبُّهُمْ و يَحِبُّونَهُ» که با لفظ جمع آمده است باید همراهان او را نیز شامل گردد. فرد شاخصی که در این جنگ‌ها همراه ابوبکر بود خالد بن ولید است. چگونه می‌توان او را محبوب خدا دانست؟

آخرین سخنش این است که «شیعه چون آیه ۵۵ را در مورد حضرت علی علیه السلام می‌داند این آیه را نیز مرتبط با آن حضرت تفسیر می‌کند و این ایده پذیرفته نیست؛ زیرا آیه ۵۵ در مورد [حضرت] علی علیه السلام نیست».

این سخن فخررازی نسبتی بی‌اساس است؛ زیرا: اولاً مفسران شیعه چنین استدلالی را مطرح نکرده‌اند. ثانیاً مردود ساختن سخن شیعه به این دلیل که ما نزول آیه ۵۵ را در مورد [حضرت] علی علیه السلام نمی‌پذیریم تا پیوند این دو آیه را بپذیریم، مردود است؛ زیرا نزول آیه ۵۵ در مورد حضرت علی علیه السلام با شواهد تاریخی و تفسیری به اثبات رسیده است. بنابراین پیوند این دو آیه قطعی است.

نتیجه

فخررازی با این ادعا که مصداق آیه ۵۴ مائده ابوبکر است و او به جنگ مرتدان رفته است نتایجی را بر آن مترتب می‌سازد:

الف) سخن شیعه مبنی بر ارتداد اهل سنت ناصواب است.
 ب) از آیه امامت ابوبکر برداشت می‌شود؛ زیرا طبق این آیه او محبوب خداوند است پس در ادعای خود گزاف نمی‌گوید.

کاستی‌های گفتار فخررازی از این قرار است:

۱. در آیه شریفه اصلاً سخنی از مبارزه با مرتدان مطرح نشده است، از این رو تمام استدلال‌های فخررازی همچون سرابی در بیابان و کفی روی آب خواهد بود.
۲. شیعه هرگز اهل سنت را مرتد نمی‌داند، روایات و گفتار فقیهان شاهد این ادعا است.
۳. قرآن در آیه ۵۴ مائده از آوردن قومی دیگر (غیر از حاضران در زمان نزول آیه) خبر می‌دهد در حالی که ابوبکر و هم‌زمانش در زمان نزول آیه حضور داشتند.
۴. تطبیق ستایش‌های مذکور در آیه بر ابوبکر فرع بر آن است که خلافت او به رسمیت شناخته شود، اما شیعه با اعتماد بر دلیل‌های عقلی و نقلی، امامت را امری الهی می‌داند و در نتیجه خلافت ابوبکر را به رسمیت نمی‌شناسد.
۵. از آنجا که ستایش‌ها در آیه با لفظ جمع آورده شده است، پس افزون بر ابوبکر یاران او هم باید منظور باشند، در حالی که خالد بن ولید فرمانده سپاه در همین مبارزه دست به جنایتی هولناک زده است، بنابراین نمی‌توان آیه را بر او منطبق دانست.
۶. اگر ادعای خلافت از سوی ابوبکر با محبوب شمردن او برای خداوند مورد پذیرش قرار گرفته است، چرا ادعای حضرت علی علیه السلام در مورد خلافت خود (با توجه به اعتراف به محبوبیت حضرت نزد خداوند و رسولش) پذیرفته نشده است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم

- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، قم، الهادی.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۷ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الفکر.
- ابن ادریس، محمد بن احمد، ۱۴۱۱ق، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن حبان، محمد، ۱۴۰۵ق، صحیح ابن حبان، بیروت، مؤسسه الرساله.

- ابن خلکان، احمد بن محمد، ۱۳۶۴، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، قم، الشریف الرضی.
- ابن سعد، ۱۴۰۵ق، *الطبقات الکبری*، بیروت، دار بیروت.
- ابن کثیر، اسماعیل ابی الفدا، ۱۴۰۷ق، *السیره النبویه*، بیروت، دار الرائد العربی.
- انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق *کتاب الطهاره*، قم، الهادی.
- ایازی، سید محمدعلی، ۱۴۲۴ق، *تفسیر القرآن المجید المستخرج من تراث الشیخ المفید*، قم، بوستان کتاب.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۹ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۲۵ق، *صحیح البخاری*، بیروت، دار الفکر.
- ترمذی، محمد بن عیسی، بی تا، *الجامع الصحیح*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثعلبی، احمد بن محمد، ۱۴۲۲ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۶ق، *احکام القرآن*، بیروت، دار الکتب العربی.
- جعفریان، رسول، ۱۳۸۰، *تاریخ خلفا*، قم، دلیل ما.
- جوادی آملی، عبد الله، ۱۳۸۱، *تسنیم*، تحقیق احمد قدسی، قم، اسراء.
- حلبی، علی بن برهان الدین، بی تا، *السیره الحلبیه*، بیروت، المكتبه الاسلامیه.
- رشیدرضا، محمد، بی تا، *تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)*، بیروت، دار المعرفه.
- زمخشری، محمود بن عمر، بی تا، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التاویل*، قم، ادب الحوزه.
- سعدی، عبدالرحمن، ۱۴۰۸ق، *تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان*، بیروت، عالم الکتب.
- سید قطب، ۱۴۰۰ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، ۱۴۰۹ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، بیروت، دار الفکر.
- صدوق، محمد بن علی، ۱۳۶۱، *معانی الاخبار*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۴۱۸ق، *الهدایه*، قم، اعتماد.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فصل بن حسن، ۱۴۰۸ق، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، بیروت، دار المعرفه.

- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۲۰ق، جامع‌البیان فی تأویل آی القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- طبری، محمد بن علی (کیاهراسی)، ۱۴۲۲ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، التبیان فی تفسیر القرآن، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- طیالسی، ۱۴۱۹ق، مسند ابی داود، (المکتبه الشامله).
- عاملی، جعفر مرتضی، ۱۴۰۳ق، الصحیح من سیره النبی الاعظم ﷺ، بی‌نا.
- عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، ۱۳۲۸ق، الاصابه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۳ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار الفکر.
- قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۱۶ق، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قرطبی، یوسف، ۱۳۲۸ق، الاستیعاب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، ۱۴۲۰ق، لطائف الاشارات، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر القمی، قم، دارالکتاب.
- کاشف الغطا، جعفر، ۱۴۲۲ق، کشف الغطا عن مبهمات الشریعه الغراء، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر، بی‌نا، بحار الانوار الجامعة لدر اخبار الأئمة الاطهار علیهم السلام، تهران، المکتبه الاسلامیه.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، بی‌نا، البدء و التاريخ، بی‌جا، المکتبه الثقافه الدینیه.
- نجفی، محمد حسن، ۱۳۸۲ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نحاس، احمد بن محمد، ۱۴۲۶ق، اعراب القرآن، محقق زهیر غازی زاهد، بیروت، عالم الکتب.
- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، ۱۹۹۱م، الفواتح الالهیه مصر، دار رکابی للنشر.
- واقدی، محمد بن عمر، ۱۳۷۰، الرده، عمان، دار الفرقان.
- هندی، علاء‌الدین، ۱۳۹۹ق، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.